

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

جو کشور نياشد تن من ميااد بدین بوم ویر زنده یک تن ميااد
همه سر به سر تن به کشتن دهيم از آن به که کشور به دشمن دهيم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی
برلین - ۱۳ اپریل ۲۰۱۶

شرح گرامری چند لغت عامیانه کابلی

(قسمت اول)

خاک پُر و خاک سُد و ...

از زمانی که قلم در دست گرفته و به زعم خود قلمفرسائی می کنم، خواسته ام زبان عوام را در زبان خواص انعکاس بدهم و این کاری دگر نیست، غیر از آشتی دادن و به اصطلاح "لغت پرانها" "تلفیق" زبان گفتار با زبان تحریر و زبان ادبی.

گفته اند "تا شمال نباشه برگ درخت شور نمی خوره"؛ یعنی که هرچیز از خود دلیلی دارد و علتی؛ و معلول بدون علت را کس ندیده است. این که چرا چنین کرده ام و می کنم، نیز بدون دلیل نیست و حتماً علت و عللی دارد، که این شیوه کار را توجیه می کند.

– شاید خامه ام خواسته است و می خواهد زبان گفتار را در زبان مکتوب افراز بدهد و بدین وسیله زبان تحریر را از جُنگ و گنج شایگان و مفت و رایگان زبان عوام، برخوردار بسازد. در قدیم چنین نبوده است و اهل قلم و بالخاصه ادباء همیشه خواسته اند زبان تحریر را از تقریر عوام مبرا بدارند، چون چنین کاری را عار می پنداشته و فکر می کرده اند، که زبان ادبی بالوسیله مخدوش و مغشوش و مصدوم می گردد. از نظر من اما چنین پنداری از کوچه منطق علم زبان گذر نکرده است، چون اصل زبان، "زبان گفتار" است و "زبان مکتوب" فقط مینوت خشره ای ست، از اصل زبان، همانا "زبان گفتار". از طرف دیگر دوری این دو، چنان که گفته شد، زبان مکتوب و ادبی را از غناهایی که در زبان گفتار و بالخاصه زبان عوام نهفته است، محروم می سازد.

– من که از سی و پنج سال و یا بیشتر از آن خود را مصروف و آغشته زبان عامیانه کابلی ساخته ام و فکر و ذکر را پیوسته همین گنجینه بیکران مشغول ساخته است، بدون این که قصداً خواسته باشم، آنچه در دیگ ذهن است، در چمچه قلم می آید!!!

به هر صورت و دلیل هرچه باشد، عادت به مرگ این قلم گشته است، که لغات و عبارات و منش عامیانه کابلی خدای پجات در زبان مکتوبش جاری و ساری و طاری گردد - فارغ ازین که نوشته جدی باشد و یا صیغت طنز و مزاق و خوشطبعی داشته باشد. باز هم بگویم به هر صورت: زمانی در این شیوه تحریر و کتابت تنها بودم و تنهای تنها، اما به مرور زمان می بینم، که این شیوه طرفدار پیدا کرده است؛ و این را بهترین اجر و نتیجه کار قلمم می پندارم!!!

نکته دیگری که ماحصل تماس مداوم با زبان عوام کابلی به حاصل آمده است، یک سلسله قواعد خاصی ست، که من آن را مربوط و منوط به دستور زبان عامیانه می دانم و آن هم زبان عامیانه کابلی. دستور زبان عامیانه کابلی از خود قواعد مختص به خود را دارد، که با دستور مکتبی زبان دری جور نمی آید. به هر حال و به گفته کسانی که لغت لول می دهند، "علی آئی حال" چنین قواعدی را باید مخصوص همین زبان دانست!!! ضمن مقالات نهمار و نامعدودی، که در آرشیف خلیل الله معروفی در پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" در دسترس است، می توان گوشه های مختلف موضوع را از نظر گذشتاند. یکی ازین گوشه ها نوعی کلمات وصفی ست، که از آن بوی مبالغه برمی خیزد و از نگاه گرامری باید در ردیف "صیغه مبالغه" جای داده شوند. درینجا ساخت دو کتگوری صفات مبالغه عامیانه را مرور می کنیم:

- کلماتی که با "وُک" ختم می گردند؛ از قبیل:

"خوردنوک، زندنوک، زردمیوک، جنگروک، شاشوک، گوزوک، لافوک، باتوک، گریانوک، قاروک، لشموک،" شرح مفصل این چنین کلمات و کلمات فراوان دیگر این سنخ در یکی از مقالات نچندان سابقم آمده است.

- کلماتی که اصلاً و در ذات خود "صفت فاعلی" اند، با این خصوصیت، که "های غیر مفوظ" از آخر آنها ساقط می گردد، از قبیل:

"زیند، خورند، شکند، پزند، کیند، کُشند، مانند، خاک سُد، خَوالود، گردآلود، تَوالود، آش آلود،"

و اینک شرح و موارد استعمال هریک ازین کلمات:

- "زنند" اصلاً مخفف "زننده" است، با این تفاوت، که زبان عوام کابلی از طریق آن مبالغه را افاده می کند. پس "زنند"؛ یعنی "بسیار زننده"، مثلاً:

مرچ زنند = مرچ بسیار تند

ترشی زنند = ترشی تند و تیز

شوروی زنند = شوروی پرکیف و بس خوشمزه

- "خورند"؛ یعنی "بسیار خورنده" و به کسی اطلاق می شود، که مُریدِ نفس و شکم خود باشد و دار و ندار خود را صدقه شکم و خورد و نوش کند.

- "شکندند"؛ یعنی "بیحد شکننده" - به اشیائی اطلاق گردد، که بسیار زود بشکنند.

- "پزند"؛ یعنی "بسیار پرنده" - معمولاً به وسایل فولادی استعمال می شود که دم و یا قسمت بُرنده آنها زود بپزد، از قبیل کارد و چاقو و تیر و تیشه. و "فولاد پزند"، فولادی را گویند، که شدیداً آب دیده باشد، بدون این که بعداً آبگیری گردد. کلمات "آب دادن" و "آبگیری کردن" از اصطلاحات آهنگران است.

- "کُیند" (به ضم اول و کسر نون اول)؛ یعنی "بسیار کننده"، چنان که گویند:

خدا خودش کُنند کارا س (خدا خودش کُنند کارها ست)

"کُنند"؛ یعنی "کارساز" و "چاره گر". پس زبان عوام کابلی با کلمه "کُنند" مفهوم کلمه عربی "خَلَق" را افاده می کند؛ و "خَلَق" صیغه مبالغه "خالق" است.
- "کشند" (به ضم اول و کسر دوم)؛ یعنی "بسیار کشنده".
- "مانند"؛ یعنی "بسیار ماننده" و "بسیار شبیه". کلمه وصفی "مانند" با مصادر "مانستن" و "ماندن" از یک ریشه اند، که در معنای "شبیه بودن" است.
- "خاک سُد" - "خاکسُد"، که اصلاً "خاکسُود" بوده و آن مخفف "خاکسوده" است. ترکیب "خاکسُد" اصطلاح زنان کابلی ست، که مُعادل "خاک پر" استعمال گردد؛ چنان که گویند:

هموطو خاک پر و خاک سد، خانه آمد!!!

اشتها معمولاً بعد از ختم بازی در کوچه، خاکهای خود را در بیرون تکانده و سپس داخل خانه می شدند. مگر احیاناً اگر این کار را نمی کردند و از سر و روی شان گرد و خاک می بارید، مورد توبیخ مادران قرار می گرفتند و بعضاً یگان لت جانانه هم می خوردند.
- "خاک آلود" - مخفف "خاک آلوده" و در معنای "بسیار خاک آلوده" و "خاکپُر" است.
- "خَوآلود" (خواب آلود) مخفف "خواب آلوده" است و در مفهوم "خَوپُر" (خواب پر) و "بسیار خوابالوده".

- "گردآلود" - مخفف "گردآلوده" ولی در معنای "بسیار گردآلوده".
- توآلود (تب آلود) - مخفف "تب آلوده"، به کسی گفته شود، که تب دوامدار داشته باشد و هرچه کنند تبش نشکند.

- "آش آلود" - مخفف "آش آلوده" است که اصطلاح چرمگران یا دبّاغان است و برخاسته از عملیه "آش دادن چرم". در عرف زبان عوام کابلی "آش آلود" به کسی اطلاق می شد، که خوار و زار می بود و با لباس ژولیده و فرسوده.

در لغات کتگوری دوم، یک موضوع مشخصاً به چشم می خورد، که ساقط گردیدن یا حذف شدن "های غیر ملفوظ" است. و این یگانه حالتی ست، که حذف و یا سقط "های غیر ملفوظ" را در کلمات دری نشان می دهد. در بحث مفصل "های ملفوظ" و "های غیر ملفوظ" که به زودی عرضه خواهد شد، بر این نکته روشنی بیشتر خواهم انداخت؛ تا آن دم!!!